

اصل تمامیت ارضی از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران

بهادر زارعی* - استادیار دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران
یاشار ذکی - استادیار دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱/۳۰ تأیید نهایی: ۱۳۹۰/۳/۱۶

چکیده

در جهان کنونی، سرزمین، پهنه‌ای جغرافیایی است با مرزهای پیرامونی مشخص که جنبه‌ی حقوقی حاکمیت را بدنه و ساختاری جغرافیایی می‌بخشد. امروزه، حفظ استقلال و تمامیت ارضی و مرزی کشورها به‌عنوان یک اصل جهانی مورد توجه و تأکید قرار گرفته است. سازمان ملل، حقوق بین‌الملل و قانون اساسی کشورها، مهم‌ترین منادی چنین نگرشی هستند. هرچند به‌نظر می‌رسد در قرن بیست و یک، سازه‌ی حکومت و قلمرو جغرافیایی کشور تا حدودی دچار تحول خواهد شد، اما اصل حفظ تمامیت ارضی، خدشه‌ناپذیر خواهد ماند. نگرش جهان‌اندیشی اسلام در دوره‌ی گذشته، براساس تقیه و ضرورت در حال تغییر ماهیت به پذیرش قلمرومحوری اسلام است. باوجود غلبه‌ی تفکرهای دارالاسلامی و امت‌محوری در آغاز تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برخاسته از اندیشه‌ی دینی و عقیدتی شورای مقننین قانون اساسی و تصمیم‌سازان کلان کشور و تأکید بر مرزهای فرهنگی جهان اسلام، اختصاص هفت اصل به قلمرو ملی، ضرورت حفظ و پاسداشت تمامیت ارضی آن را می‌توان از برجستگی‌ها و ویژگی‌های بارز آن و زمینه‌ساز ساخت یک حکومت ملت‌پایه دانست. تغییرناپذیری مرزها، مگر با شرایط استثنایی و اصلاحات جزئی و با موافقت قوای سه‌گانه و مقام رهبری در نوع خود قابل توجه و تأمل است.

کلیدواژه‌ها: تمامیت ارضی، قانون اساسی ایران، خطوط مرزی، مرزهای عقیدتی.

مقدمه

مفهوم تمامیت ارضی و مرزهای جغرافیایی آن، مبین گستره‌ی جغرافیایی حاکمیت و صلاحیت کشورهاست و یکی از موضوعات مشترک و مورد مطالعه‌ی جغرافیایی سیاسی، علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل و فقه سیاسی است. این مفهوم یکی از ارکان پایدار تشکیل‌دهنده‌ی کشور و حفظ حدود و مرزهای آن و نیز جزء اصول و منافع حیاتی و اولیّه‌ی تمام حکومت‌هاست.

امروزه، تمامیت ارضی و مرزی، مترادف با استقلال و وحدت ملی، به‌عنوان موضوعی شناخته می‌شود که مورد توجه تمام جهانیان است.

به‌استناد اصول متعدّد قانون اساسی (سوم بند ۱۶، نهم، هفتادو هشتم، یکصدم، یکصدوچهل و سوم، پنجاه و دوم، یکصدو هفتاد و هشتم) (قانون اساسی ج.ا. ایران، ۱۳۶۸) وحدت ملی و تمامیت ارضی، شرط لازم استقلال جمهوری اسلامی ایران شمرده می‌شود. به‌همین دلیل، اصل نهم قانون اساسی آزادی، استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور را از یکدیگر جدانشدنی و حفظ آن را وظیفه‌ی حکومت ملت پایه و آحاد ملت می‌داند. اختصاص هفت اصل از قانون اساسی به موضوع تمامیت ارضی و مرزهای جغرافیایی ایران - آن هم در فضایی که جو غالب کشور، امت‌محور و دارالاسلامی است و مرزهای ملی چندین دهه‌ی گذشته تثبیت شده - را باید امتیازی بزرگ برای تأسیس یک حکومت ملت پایه با قلمرو مشخص در چنین فضایی تلقی کرد. گفتنی است، مراد از واژه‌ی کشور در این مقاله، مفهوم جغرافیایی آن (سرزمین با مرزهای مشخص، جمعیت ساکن و دولت) است. دکتر پیروز مجتهدزاده به‌همراه دکتر حافظانیا، معادل واژه‌ی انگلیسی (nation - state) واژگان حکومت - ملت پایه را پیشنهاد داده‌اند که به‌لحاظ جغرافیایی، خردمندانه به نظر می‌رسد و در این پژوهش از واژه‌ی یاد شده، بهره گرفته شده است.

هدف اصلی پژوهش پیش‌رو، ارائه‌ی تعریف و تحلیلی هماهنگ از قلمرو جغرافیایی کشور از طریق پژوهش‌های جغرافیای سیاسی و نوع نگاه دیگران (حقوق بین‌الملل، علوم سیاسی و...)، به این مؤلفه‌ی تأثیرگذار در فرایند کشورسازی است. افزون بر آن، هدف دیگر، آگاه کردن خواننده از اهمیت تمامیت ارضی و مرزهای ملی در قانون اساسی ایران، به‌دلیل اعتبار و وجاهت آن نزد حقوق دانان و خبرگان قانون اساسی و ضرورت پاسداشت این اصل از راه اصولی آن، از سوی نهادهای متعدّد کشور و از همه مهم‌تر مردم است. اختصاص هفت اصل از قانون اساسی به موضوع قلمرو و مرزهای ملی، دلیل استواری بر اهمیت این مدعاست.

مبانی نظری تحقیق

تمامیت ارضی به‌عنوان دوّمین عامل پس از جمعیت و یا بعدها - پس از انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ - ملت در شکل‌گیری کشورها در طول تاریخ سیاسی نقشی پایدار داشته است، هرچند شکل حقوقی و سلسله‌مراتبی قدرت از تمامیت ارضی، پس از معاهده وستفالی که در پایان جنگ‌های سی ساله‌ی مذهبی میان قدرت‌های اروپایی به امضا رسید، پذیرفته شد و رواج یافت.

این عهدنامه از دیدگاه جغرافیای سیاسی اهمیت فراوانی دارد، زیرا با به رسمیت‌شناختن حکومت سرزمینی، برای نخستین‌بار، سرزمین، اساس نظام سلسله‌مراتبی قدرت را در اروپا شکل داد و مردم تابعیت خود را از شخص امپراطور به حکومت سرزمینی منتقل کردند. در این معاهده، حق حاکمیت کشورها در محدوده‌ی سرزمینی‌شان رسمیت یافت و دخالت در کشورهای دیگر به‌عنوان سرپیچی از حقوق بین‌الملل شناخته شد (Glassner, 1989, 58-59).

افزون بر آن، معاهده‌ی وستفالی کمک مؤثری به‌زایش دقیق مرزهای بین‌الملل در قرون بعد کرد و کانون توجه جغرافی دانان سیاسی، از مطالعه‌ی یک‌جانبه‌ی کشورها، به بررسی و تحقیق پیرامون قلمرو و قدرت سیاسی تغییر کرد.

مرکز ثقل چنین نگرشی را پس از این عهدنامه باید در نوشته‌های بنیانگذار جغرافیای سیاسی، یعنی فردریک راتزل جست‌وجو کرد.

به نظر می‌رسد تا پایان قرن نوزدهم، هماهنگ‌ترین تحلیل از حیث ضرورت، قبض و بسط آن و برقراری ارتباط بین قدرت سیاسی و نفوذ فرهنگی یک کشور با میزان قلمرویی که کشور در اختیار دارد، از سوی "فردریک راتزل" ارائه شده است (۱۹۰۴-۱۸۴۳). او برای نخستین بار، تحلیلی نظام‌مند از روابط پویا میان جوامع انسانی و زمینی که آنها بر روی آن زندگی می‌کردند، ارائه کرد. وی بیان می‌کرد که کشورها و مردم، نیازمند کنترل و استفاده‌ی انحصاری از سرزمین هستند؛ زیرا نیازمند رشد کیفی همبستگی‌اند و به این دلیل آنها همواره رو به رشد و پیشرفت‌اند. همچنین نباید فراموش کرد که در پایان سده‌ی بیستم، همراهی زیادی با روح کلی زمان وجود داشت. هنوز، آخرین تئوری‌های تشویق‌کننده‌ی توسعه‌ی استعماری، مورد توجه کامل بوده و کشورهای اروپایی با یکدیگر برای چیرگی کامل بر آفریقا (به جز اتیوپی و اریتره) در حال رقابت بودند. در راستای نادیده گرفتن اخلاقیات، کشورها در طی زمان، کمتر به اشتباهات ناشی از تلاششان برای توسعه‌ی سرزمینی اقرار کرده‌اند (بلاکسل، ۱۳۸۹، ۲۰).

ژئوپلیتیک آلمانی، از آغاز پیدایش تا کنون، هم در درون بحث‌های جغرافیایی و هم بیرون از آن، مورد سرزنش‌های همه‌جانبه‌ای بوده است. سرزنش کردن این مکتب فکری، در کتب درسی جغرافیای سیاسی آشکار است و علت آن نادیده گرفتن دیدگاه انتقاد آمیز علمی و به دلیل توجیه سیاست خارجی تهاجمی رایش سوم است. بسیاری از داورهای امروزی درباره‌ی "هاوس هوفر" تحت تأثیر گزارش‌های او در هنگام جنگ جهانی دوم است. دورانی که رویدادهای دلخراش فراوانی در طی آن بروز کرد و جغرافی دانان سیاسی در اصلاح وضع، کوتاهی کردند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱، ۱۵۲).

برخی از ژئوپلیتیسین‌ها، رسالت ژئوپلیتیک را قانع ساختن رهبران سیاسی نسبت به سرزمین متحد و یکپارچه می‌دانستند. وی معتقد بود "ژئوپلیتیک وابستگی همه‌ی تحولات سیاسی به واقعیتی دائمی به نام خاک را ظاهر می‌سازد. آلمان باید از فضای زندگی محدود کنونی خود خارج شود و وارد دنیای آزاد شود. ما باید مشکلات مرزهایمان را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مشکلات ژئوپلیتیکی کشور، مورد مطالعه قرار دهیم. فضای زندگی کوچک مردم، نیاز بیشتر و جدی‌تر ما را به سیاستی آینده‌نگر برای در اختیار گرفتن کمی از فضای موجود جهان ظاهر می‌سازد". هوفر، فزون‌خواهی سرزمینی یا قلمروخواهی افراطی را برای آلمان‌ها آنقدر ادامه می‌دهد تا آن را به یک ایدئولوژی ملی و راهبردی برای تصمیم‌سازان سیاسی و نهادی دستگاه دیپلماسی مبدل می‌سازد. به همین دلیل ایشان ژئوپلیتیک را مبنای رفتار سیاسی سیاست خارجی آلمان می‌دانست.

پس از افول زود هنگام اندیشه‌های افراطی ژئوپلیتیکی، موضوع تمامیت ارضی به جایگاه قدیمی و حقیقی خویش؛ یعنی جغرافیای سیاسی بازگشت و از سوی اندیشمندان چون، هارتشورن، جونز و گاتمن پیگیری شد. در میان این سه اندیشمند، به نظر می‌رسد هارتشورن توجه بیشتری به موضوع تمامیت ارضی حکومت‌ها و راهکارهای حفظ آن از سوی دولتمردان داشته است. او بر این باور بود که حکومت در رویارویی با چالش‌ها، شامل چالش‌های بالقوه‌ی خارجی و داخلی، درگیر تلاش مداوم برای تحمیل سیطره‌ی خود بر قلمرو است (مویر، ۱۳۷۹، ۱۹۹). در ایران نیز، مفهوم تمامیت ارضی از سوی جغرافی دانان سیاسی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. یکی از نویسندگان جغرافیای سیاسی، در یکی از

مقاله‌های خود در خصوص مفهوم Territoriality، واژه‌ی قلمروسازی را پیشنهاد و آن را چنین تعریف می‌کند: "تلاش انسان چه به صورت فردی و چه جمعی، برای اعمال نظارت انحصاری بر بخش مشخصی از فضا (یا سرزمین)" (میرحیدر، ۱۳۸۴، ۱۶). به نظر می‌رسد، اگر واژه‌ی انگلیسی "realm" را برای معادل فارسی قلمرو برگزینیم، همان گونه که فرهنگ انگلیسی آریانپور و حیمم نوشته‌اند و اساتید متخصص نیز آن را پذیرفته‌اند مناسب‌تر باشد.

از آن‌جاکه مفهوم قلمرو حکومت‌ها از موضوعات مهم فقه و حقوق اسلامی است که فقها و حقوق‌دانان اسلامی به بحث و بررسی پیرامون آن پرداخته‌اند و نیز، از آن‌جایی که موضوع گفته شده، یکی از موضوعات مهم در چارچوب مطالعاتی جغرافیای سیاسی است، به نظر می‌رسد، شناخت و آگاهی از این نحله‌ی فکری از قلمرو، برای جغرافی‌دانان سیاسی و دانشجویان آن تا اندازه‌ای لازم باشد. قدیمی‌ترین متن فقهی شیعی موجود در باب مفهوم قلمرو و انواع دسته‌بندی‌ها که تا کنون نیز حفظ و از جانب فقهای معاصر مطرح می‌شود، مربوط به شیخ طوسی در کتاب "المبسوط"، "تذکره الفقهاء" علامه حلی، "جواهر الکلام" محمد حسن نجفی و "احکام السلطانیة" ابویعلی است. نگرش سنتی فقه از قلمرو ملی حکومت‌ها تا سید محمد باقر صدر در کتاب "اقتصاد ما" و آیت‌ا. سید محمدحسین طباطبایی در "تفسیر المیزان" تداوم یافته است. تمامی فقهای ذکر شده، مرزبندی جغرافیایی در اسلام را با دو عنوان کلی "دارالاسلام" و "دارالکفر" قرار می‌دهند. به نظر می‌رسد، دو دیدگاه متفاوت در فقه سیاسی اسلام و جمهوری اسلامی ایران پیرامون قلمرو ملی و تمامیت ارضی قابل شناسایی است.

الف) دیدگاه نخست برگرفته از مبانی عقیدتی - فکری فقهای متقدم اسلامی، معتقد به مرزهای عقیدتی اسلام است، نظام سیاسی قدیم در جهان اسلام، مقید به جغرافیای خاص و مرزکشی‌های سرزمینی نبود. تبعاً تعدد حکومت در جهان اسلام پذیرفته نبود، به اعتقاد این دسته از فقها، سرزمین‌ها و مرزبندی‌های موجود بر اساس قهر و غلبه پدید آمده و مشروعیت ندارد (حائری، ۱۳۶۷، ۲۶۷).

ب) دیدگاه دوم متعلق به فقها و اندیشمندان متأخر اسلامی است. به باور آنان، حکومت‌های اسلامی می‌توانند در کوتاه‌مدت و موقت، قلمرو و مرزهای جغرافیایی معینی داشته باشند و در کنار دولت‌های دیگر به حیات خویش ادامه دهند و با دنیای پیرامون خود اعم از جهان اسلام و غیر اسلامی روابط لازم را برقرار کنند، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز - که هفت اصل به تمامیت ارضی و تغییرناپذیری آن اختصاص یافته - متأثر از چنین نگرشی است (دارابکلائی، ۱۳۸۳، ۲۳۰؛ ابراهیمی، ۱۳۷۳، ۳۳۱).

روش تحقیق

روش اصلی این پژوهش، تحلیلی - توصیفی و بنا به سرشت متدولوژی آن، بر پایه‌ی اطلاعات کتابخانه‌ای است. در مراحل اجرایی پژوهش با بهره‌گیری از روش قیاس، در مقیاس بسیار وسیع سود خواهیم برد.

پژوهش موجود از ابتدا تا نتیجه‌گیری مراحل زیر را سپری کرده است:

در ابتدا شناسایی و گردآوری منابع کتابخانه‌ای شامل منابع فقهی، حقوقی، قانون اساسی، جغرافیای سیاسی و روابط

بین‌الملل در دستور کار بوده است.

گام بعدی این پژوهش، مطالعه و کنکاش در منابع گردآوری شده و استخراج مطالب مورد نظر پژوهش از راه فیش برداری بوده است. تدوین و جمع‌بندی اطلاعات گردآوری شده، بررسی، تجزیه و تحلیل اطلاعات، تهیه‌ی گزارش پایانی و نتیجه‌گیری نیز، روش تحقیق بوده است.

مفهوم تمامیت ارضی از دیدگاه جغرافیای سیاسی

جغرافی‌دانان سیاسی در چند دهه‌ی گذشته، تعریف و تحلیل‌های متفاوتی از مفهوم تمامیت ارضی کشور ارائه کرده‌اند. برخی از این اندیشمندان، سرزمین را بخشی از جلوه‌گاه جغرافیایی می‌دانند که با ادامه‌ی فیزیکی قلمرو یک کشور برابری پیدا می‌کند. این مفهوم گسترده‌ی فیزیکی با حمایت سیاسی، یک ساختار حکومتی به خود می‌گیرد. مفهوم فوق، پهنه‌ی فیزیکی یک سیستم سیاسی را معرفی می‌کند که در حکومتی ملی یا در بخشی از آن که از گونه‌ای اقتدار برخوردار باشد، پایدار می‌شود. این تعریف، مبین جدایی‌ناپذیری جنبه‌های سیاسی مفهوم سرزمین از مفهوم حکومت است (مجتهدزاده، ۱۳۸۶، ۳۸). با این تعریف، در جهان کنونی، بخشی از مفهوم کشور در مفاهیم جغرافیای سیاسی نهفته است. بنابراین، سرزمین عامل مادی، اساسی و پایدار تشکیل کشور شمرده می‌شود. چنین مفهومی، نه تنها به این معنی است که افراد تشکیل‌دهنده‌ی آن ناچار به سکونت در سرزمین انتخابی خود یا پدرانشان هستند، بلکه خود کشور نیز نهادی است که بدون وابستگی به مفهوم قلمرو، نمی‌تواند وجود داشته باشد. درواقع، کشور یک تعاونی ارضی است (بیگدلی، ۱۳۸۳، ۱۸۲).

از نگاه جغرافیای سیاسی، قلمرو کشور، فضایی است جغرافیایی که اول، برای سکونت گروه انسانی؛ دوم، کالبدگیری مفهوم کشور و سوم، برای اعمال حاکمیت حکومت، الزامات وجود سرزمین معین را یکی از عوامل اصلی سازنده‌ی کشور تعریف می‌کند و از ارکان جدانشدنی آن شمرده می‌شود. ماده‌ی یک کنوانسیون مونته‌ویدئو در سال ۱۹۳۳، کشور را با این مشخصات تعریف می‌کند: "کشور به‌عنوان تابع حقوق بین‌الملل باید این شرایط را داشته باشد: ۱- جمعیت دائمی، ۲- سرزمین معین، ۳- حکومت و ۴- حاکمیت (توانایی برقراری رابطه با کشورهای دیگر)" (موسی‌زاده، ۱۳۸۳، ۳۵). بنابراین از بُعد حقوق بین‌الملل، سرزمین، گواه مشهود کشور بودن است و در محدوده‌ی جغرافیایی خاص آن است که یک کشور از حق اعمال حاکمیت برخوردار است. حاکمیت سرزمینی را می‌توان همچون حقی تلقی کرد که به موجب آن، یک کشور رسالت خویش را اعمال می‌کند و می‌تواند کشورهای دیگر را از دخالت در امور خود بازدارد (ربه‌کا والاس، ۱۳۷۸، ۱۵۳). از این رو، بیشتر حقوق‌دانان و اندیشمندان سیاسی، مرزهای جغرافیایی و تمامیت ارضی کشورها را بر اساس معاهدات و مقررات حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته‌اند و حاکمیت سیاسی و حقوقی هر کشور نیز بر این اساس شکل می‌گیرد. آنچه مسلم است، عامل سرزمین هم هویت‌بخش کشور است و هم سازنده‌ی حاکمیت یک ملت در عرصه‌ی جهانی؛ زیرا وجود سرزمین و قلمرو ویژه برای یک ملت دارای حاکمیت، امری ضروری است، به‌ویژه، در شرایط کنونی، روابط بین‌المللی هیچ جامعه‌ای با جامعه‌ی جهانی بدون آن خردمندانه نخواهد بود؛ زیرا در قراردادهای بین‌المللی، حکومت‌ها به نمایندگی از جانب مردم، خودشان پیمان‌هایی را امضا می‌کنند و بدون وجود مرز و مشخص بودن قلمرو، این نمایندگی دچار اختلال‌های بسیاری خواهد شد. آن‌سان که پیداست، این واقعیتی است که

درباره‌ی آن اختلاف نظری در میان حقوق‌دانان وجود ندارد (ابراهیمی، حسینی، ۱۳۷۹، ۳۰۸).

وجود سرزمین معین برای ملت، موجب می‌شود، افراد کشور در آن احساس امنیت کنند و از کوچ و خانه‌به‌دوشی، مهاجرت اجباری و یا اخراج در امان باشند و از مواهب طبیعی و استعداد بالقوه‌ای که در سرزمین وجود دارد، امکان ارتزاق و ادامه‌ی زندگی برای همگان فراهم شود و همبستگی عمیق و اجتناب‌ناپذیری را برای افراد متولد و ساکن در خود به‌وجود آورد. بنابراین، رابطه‌ی انسان با سرزمین فرابندی دوجانبه است. مردم، نه تنها احساس می‌کنند که صاحب قطعه زمینی هستند، بلکه احساس می‌کنند که آنها نیز به آن زمین تعلق دارند. به نظر می‌رسد رابطه‌ی انسان با زمین، چیزی بیش از ملاحظات اقتصادی، سیاسی است و پیوندهای عاطفی و روانی دارد. همچنین دربرگیرنده‌ی تاریخ کهن یک جامعه و مهد تمدن مردمی است که با علایق مشترک خود نسبت به آن، احساس مالکیت جمعی می‌کنند، امنیت خاطر خود را در آن می‌بینند و از این طریق نسبت به یکدیگر همبستگی عمیق و پرهیزناپذیری احساس می‌کنند. بنابراین ارزش جمعی، خانوادگی و فردی خود را در آن می‌بینند و نسبت به تمامیت آن حساسیت دارند (مویر، ۱۳۷۹، ۲۲). دلایل گفته شده و بسیاری دلایل دیگر، همیشه مردم را نسبت به حفظ سرزمین علاقه‌مند می‌کند تا جایی که برای پاسداری از آن، بخشیدن جان، امری واجب و در عین حال افتخارآمیز تلقی می‌شود. به همین دلیل، دست‌اندازی‌های متجاوزان به هر سرزمین در همیشه‌ی تاریخ، همواره با مقاومت‌های دلیرانه‌ی مردم روبه‌رو بوده است. "اهمیت سرزمین به‌عنوان محل استقرار گروه انسانی و جایگاه نشو و نما، قدرت دولت، به‌اندازه‌ای که در تاریخ و روشن تاریخ و افسانه و جغرافیا و در رابطه با عشق و علاقه و عادت اعضای جامعه، مفهوم میهن و وطن را مجسم می‌کند. گاهی وزن سرزمین در برخورد ملت‌ها بر ایدئولوژی و سایر ملاحظات اولویت می‌یابد و کشورها برای حفظ قلمرو و سرزمین خویش، پیوسته حساسیت به خرج داده‌اند" (قاضی، ۱۳۸۲، ۶۳).

با این مراتب، علاقه و وابستگی نسبت به آب و خاک، امری فطری به‌نظر می‌رسد (هاشمی، ۱۳۸۴، ۱۸۳). در همین رابطه از رسول خدا (ص) حدیث معتبری نقل است بدین شرح: *حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ*؛ یعنی وطن‌دوستی از نشانه‌های ایمان است.

به‌نظر می‌رسد، موضوع استقلال و تمامیت ارضی به‌عنوان یک مفهوم جهانی در قدیمی‌ترین سند حقوقی مورد قبول کشورها به‌نام "میثاق جامعه‌ی ملل" مورد توجه قرار گرفته است (فوریه ۱۹۱۹). به موجب ماده‌ی ۱۰، دولت‌های عضو ملزم بودند، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی اعضای دیگر را محترم دارند و در مقابل تجاوز خارجی از آنان حمایت کنند (بزرگمهری، ۱۳۸۴، ۲۸۸). در همین رابطه، بند ۴ ماده‌ی ۲ منشور ملل متحد (۱۹۴۵)، برای تعقیب مقاصد صلح‌جویانه‌ی جهانی اعلام می‌دارد: "کلیه‌ی اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشور خودداری خواهند کرد" (منشور ملل متحد، فصل اول). به این ترتیب، روح منشور، کوچک‌ترین تعرض نسبت به آب و خاک هر یک از کشورها را امری نامشروع می‌داند. سازمان ملل متحد در اولین واکنش نسبت به تجاوزات ارضی، به نحوی آمرانه، کشور متجاوز را به بازگشت تا مرزهای شناخته‌شده‌ی بین‌المللی دلالت می‌کند و برای تضمین این امر، حق دخالت نظامی تا حد رفع مزاحمت را برای خود قائل است (فصل هفتم منشور).

واکوی مفهوم تمامیت ارضی جغرافیایی کشور در سه حوزه‌ی، جغرافیای سیاسی، روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل،

ما را به این اصل مهم رهنمون می‌سازد: "سرزمین چارچوب فضایی واجبی است که جمعیت هر کشور در آن استقرار یافته و جماعت انسانی به برکت آن مادیت و تجسد می‌یابد و به‌عنوان یکی از عوامل سازنده‌ی کشور و محدوده‌ی مادی دولت‌ها و قلمرو ملی صلاحیت کشور است. صلاحیت سرزمینی، حقوق انحصاری دولت است تا کلیه‌ی وظایف و کارویژه‌های متعلق به دولت را در چارچوب آن سرزمین اعمال کند" (قاضی، ۱۳۸۲، ۶۲).

به‌نظر می‌رسد آنچه تا این‌جا بیان شد، نقش تعیین‌کننده‌ی سرزمین و مرزهای آن، از ابعاد زیر قابل بررسی است:

۱- تمامیت ارضی، قلمرو حقوقی و سیاسی جماعت‌ها را مشخص کرده، اندیشه‌ی پایداری ملت‌ها را تسهیل می‌کند.

در داخل مرزهای مشخص است که مردم نسبت به آب و خاک خود، احساس وابستگی می‌کنند.

۲- تمامیت ارضی مبین قلمرو حاکمیت و صلاحیت کشورهاست. قدرت‌های عمومی حاکم بر کشورها در محدوده‌ی

سرزمین خود از اختیارات تام و تمام زمامداری برخوردارند و برای مردم ساکن آن، ایجاد حق و تکلیف می‌کنند. این زمامداری، طبعاً در محدوده‌ی مرزهای شناخته شده متوقف می‌شود و به این ترتیب، کشورها از یکدیگر بازشناخته می‌شوند و روابط بین‌المللی در نظمی خاص شکل می‌گیرد (هاشمی، ۱۳۸۴، ۲۲۰).

۳- محیط جغرافیایی تبلور فیزیکی، عینی، ملموس و مشهود هویت ملی به حساب می‌آید و برای شکل‌گیری

هویت واحد ملی، تعیین محدوده و قلمرو یک سرزمین مشخص، ضرورت تام دارد. علاوه بر آن، سرزمینی که با اقتصاد و سیاست پیوند نزدیک دارد، واحد بقا را برای فرد، مشخص می‌سازد، به این معنی که تنها با وجود آن سرزمین مشخص، رسیدن به اهداف و رفع نیازهایش متصور خواهد بود.

۴- سرزمین، نه‌تنها در بسیاری از تئوری‌های علوم سیاسی اهمیت بسیاری دارد، بلکه به دلایل فطری نیز برای بشر

ارزشمند است، سرزمین نزد همه‌ی ملت‌های جهان مفهومی حیثیتی است. از این‌روست که حفظ تمامیت ارضی کشورها جزو اصول اولیه‌ی تمام حکومت‌هاست. در جمهوری اسلامی ایران نیز، براساس قانون اساسی، وظیفه‌ی حفاظت از تمامیت ارضی کشور، اصل و هدفی بارز و مهم است. با توجه به قانون اساسی و عملکرد ایران، یکی از اهداف کلان نظام سیاسی حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی است (سریع‌القلم، ۱۳۷۹، ۴۹).

۵- ما در جغرافیای سیاسی با مفهوم سرزمین سروکار داریم، آن‌گونه که مفهوم "Territory" در فرهنگ جغرافیای

سیاسی اروپایی مورد بحث است، سرزمین را می‌توان چهره‌ی افقی یا فیزیکی کشور تعریف کرد. مفهومی جغرافیایی که با توجه به مفهوم حکومت، جنبه‌ای سیاسی پیدا می‌کند و با توجه به مفهوم ملت‌پدیده‌ی سیاسی - جغرافیایی کشور را واقعیت می‌بخشد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶، ۳۸).

۶- سرزمین با عمیق‌ترین پیوندها و احساسات عاطفی قابل قیاس بوده و در مقیاس‌های مختلفی عمل می‌کند،

سرزمین گرچه سرچشمه‌ی هویت است، ولی منشأ وجودی مادی نیز هست که ادعاهای خاصی در مورد آن صورت می‌گیرد. به‌همین دلیل، ارتباط انسان با زمین، چیزی بیش از ملاحظات اقتصادی و سیاسی است و پیوندهای عاطفی و روانی دارد، علاوه بر بار احساسی، مکان، جزو ارکان مهم نظام‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی یک کشور است. بنابراین، قلمروخواهی باید به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی مشخص، مانند ادامه‌ی بقا، سلطه‌ی سیاسی و بیگانگی‌ستیزی شناخته شود (مویر، ۱۳۷۹، ۱۰ و ۱۷).

اسلام، ایران و مسئله‌ی تمامیت ارضی

بر اساس عهدنامه‌ی وستفاليا و حکومت ملی، سرزمین، دولت، جمعیت و حاکمیت چهار رکن اصلی تشکیل حکومت - ملت پایه است. سرزمین به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده‌ی ذات حکومت محسوب می‌شود. سیف‌زاده معتقد است: اصولاً سرزمین یکی از اجزای ذاتی و جدانشدنی دولت - کشوری است که قابل تعدی نیست (سیف‌زاده، ۱۳۸۴، ۹۸). بنابراین، تهدیدهای ارضی، جزو چالش‌هایی است که موجودیت کشورها را به خطر می‌اندازد، به همین علت، جزو اهداف اولیة حکومت - ملت پایه محسوب می‌شود و حکومت‌ها برای دستیابی به آن، تمامی منابع و قدرت خود را به کار می‌گیرند؛ زیرا ملت‌ها و حکومت‌ها با حاکمیت سرزمینی معنا و مفهوم می‌یابند و ملت بدون سرزمین بی‌معناست.

در اندیشه‌ی سیاسی اسلام، تمام مسلمانان به عنوان امت اسلام، نه ملل مسلمان، در قلمرو جغرافیایی مشخصی با عنوان دارالاسلام به سر می‌برند و قلمرو ملل دیگر از نظر اسلام، به نام دارالکفر شناخته می‌شوند. این قواعد فقهی - حقوقی اسلام نشان می‌دهد که کشور و سرزمین در اسلام، اگرچه ارزشمند است و جنگ‌های سرزمینی باعث واکنش شدید مسلمانان و کشورهای اسلامی در برابر هر تجاوزی به قلمرو جغرافیایی جهان اسلام می‌شود؛ اما نمی‌توان برای آن ارزشی ذاتی تصور کرد و باید برای هر حکومتی، تمامیت ارضی معین و قلمرو جغرافیایی مشخصی در نظر گرفت. از نظر اسلام، ارزش یک کشور و تمامیت ارضی آن، بدان علت است که شریعت و خواست‌های او در آن حکمفرماست؛ یعنی از آن روی که زمین دربرگیرنده‌ی عقیده، میدان پیاده‌شدن نظام، خانه‌ی اسلام و نقطه‌ی صدور آزادی انسان است، با چنین برداشتی، اسلام قلمرو و حدّ و مرزی برای خود نمی‌شناسد؛ زیرا از نظر اسلام، مرزی جز اعتقاد به این آیین، پیرامون قلمرو حکومت اسلامی کشیده نیست (بیگدلی، ۱۳۷۵، ۷۵).

داود فیرحی معتقد است، در نظریه‌های قدیم نظام سیاسی اسلام، مسئله سرزمین و تمامیت ارضی حکومت‌های اسلامی، اصولاً به حوزه‌ی "اندیشه‌ناپذیر یا نااندیشیده" رانده شده بود، اما در نظریه‌های جدید تا حدودی قلمرو ملی حکومت‌ها پذیرفته شده است و به لحاظ فقهی، مشروعیت آن را دایرمدار تقیه و ضرورت تلقی می‌کنند و به صورت دو فاکتور به وجود سرزمین و مرزهای سرزمین و حفظ تمامیت آن توجه می‌کنند (فیرحی، ۱۳۸۴، ۶۵).

ناگفته پیداست که اسلام برای جهانی شدن و حرکت به سوی حکومت واحد جهانی باید از یک نقطه شروع کند. طبعاً محل استقرار حکومت اسلامی گام اول به شمار می‌رود؛ همچنان که پیامبر برای گسترش و صدور انقلاب اسلامی خود از مکه و مدینه آغاز کرد (صدقی، ۱۳۶۷، ۸۰). اصل حفظ تمامیت ارضی و امّ القریای اسلامی، از سوی جمهوری اسلامی ایران، تلفیقی از منافع ملی و مصالح اسلامی است. ملت و امت، دارالاسلام و دارالکفر، تمامیت ارضی و امّ القری از مفاهیم اصلی در این اصل به شمار می‌آیند.

از منظر جغرافیای سیاسی، طی سی سال حضور جمهوری اسلامی ایران در عرصه‌ی مناسبات و تعاملات داخلی و بین‌المللی، سه نظریه تا به امروز پیرامون قلمرو ملی و تمامیت ارضی ایران در میان نظریه‌های سامان سیاسی کشور قابل تفکیک است. در ابتدای شکل‌گیری انقلاب اسلامی، نظریه‌ی ملی‌گرایی اسلامی - چنان که مرحوم بازرگان توضیح می‌دهد - هرچند ایشان آرمان حکومت جهانی واحد را می‌پذیرد اما در دوره‌ی غیبت، بیشتر بر اهداف ملی و "خدمت به وطن بر طبق اسلام" نظر دارد. او تصریح می‌کند: "امام خمینی در سخنان خود به قیدهایی چون دولت

اسلامی و خدمت ملت ایران به اسلام اشاره می‌کردند که من در پایان نطق خود، بیان داشتم که منتهای کوشش و نهایت جهاد را در راه ملت عزیز ایران خواهم کرد. آن اختلاف ظریف حساس نامرئی که عرض کردم همین‌جا بود، رهبر انقلاب حرکت و رنج و شهادت مردم را برای اسلام و دولت اسلامی می‌دانستند؛ در حالی که نخست وزیر منصوب ایشان، قبول خطر و زحمت و مأموریت، به خاطر و در راه ملت عزیز ایران می‌کرد" (بازرگان، ۱۳۶۴، ۲۲۸). این نظریه، چنان که محمد جواد لاریجانی اشاره می‌کند، ارکان مهمی دارد: نخست آن که مرزهای جغرافیایی و ملی و تمامیت ارضی ایران را می‌پذیرد؛ دوم آن که مشروعیت نظام، حدود تصرفات حکومتی حاکم اسلامی و نیز مشروع بودن هزینه‌ی امکانات و منابع ملی را به درون مرزهای ملی محدود می‌کند (لاریجانی، ۱۳۶۹، ۹۲).

برخلاف نظریه‌ی نخست، اندیشه‌ی صدور انقلاب، وظیفه‌ی اصلی دولت اسلامی را کمک به آرمان‌های جهان‌گرایی اسلامی تلقی می‌کند که رفع نیازهای داخلی را چونان وسیله و هدف فرعی قرار می‌دهد. گفته می‌شود که نفی علایق ملی و عدم اهتمام به حفظ تمامیت ارضی و به گفته داوود فیرحی، مکتب‌گرایی، تکلیف‌گرایی، تعرض به ابرقدرتها و دولت‌های اسلامی منطقه و... از محورهای نظریه‌ی صدور انقلاب است (فیرحی، ۱۳۸۴، ۲۶۰).

نظریه‌ی سوم که به امّ القری اسلامی شهرت دارد و ابداع‌کننده‌ی آن محمد جواد لاریجانی است، بر این باور است: اگر کشوری در میان بلاد اسلامی امّ القری جهان اسلام شد، به نحوی که شکست یا پیروزی آن، شکست یا پیروزی کلّ جهان اسلام به حساب آید، در این صورت حفظ ام‌القری و قلمرو و مرزهای آن بر هر امر دیگری ترجیح دارد. او تأکید می‌کند، اگر بین رفع نیازهای جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان ام‌القری و صدور انقلاب، تزاومی پیش آید، باید رفع نیازهای جمهوری اسلامی ایران را در اولویت قرار داد (لاریجانی، ۱۳۶۹، ۹۲).

در این نظریه، مفهوم ام‌القری درباره‌ی ایران به‌کار رفته است و این‌گونه کوشیده‌اند تا رابطه‌ی ایران و جهان اسلام را در چهارچوب نظریه‌ی ام‌القری سامان دهند. بنابراین، جمهوری اسلامی ایران نسبت به دیگر کشورها، اهمیت و تقدّم می‌یابد و مسلمانان با توجّه به تعالیم اسلام، موظّف بودند از موجودیت و تمامیت ارضی ام‌القری دفاع کنند (سجّادی، ۱۳۸۴، ۱۴۱).

نظریه‌های سه‌گانه‌ی مطرح شده، با وجود مشترکاتی که دارند، هرکدام، تأکیدها و تمایزهای ویژه‌ای نیز دارند. ملی‌گرایی اسلامی، بیشتر بر مرزهای جغرافیایی و حفظ تمامیت ارضی، و کشور ایران به‌عنوان یک حکومت ملت‌پایه‌ی جدید نظر دارد. اما نظریه‌ی صدور انقلاب بر مفهوم "انقلاب دائم" و استمرار "انقلاب اسلامی" دست‌کم در جهان اسلام و به حفظ قلمرو امّت‌محوری آن توجّه و تأکید دارد. در این نظریه، تمامیت ارضی و مرزی ایران چندان ملاک عمل و رفتار سیاسی حکومت نیست.

برخلاف دو نظریه‌ی پیشین، نظریه‌ی امّ القری، ابتدا به مفهوم "حکومت اسلامی" و مصلحت حکومت نظر دارد. اگر این نظریه به تحکیم امنیت ملی می‌اندیشد، تنها از آن روست که تهدید قلمرو و مرزهای امّ القری تهدید مستقیم حکومت اسلامی است که حفظ آن از اهمّ واجبات است. در نظریه‌ی مطرح شده، اگرچه به‌طور صریح به تمامیت ارضی توجّه و تأکید نشده است، اما حفظ جمهوری اسلامی به معنی حفظ قلمرو ملی ایران و تمامیت ارضی آن است که مسئولیت حفظ و حراست، نه‌تنها بر عهده یک ملت و حکومت برآمده از آن نیست، بلکه همه‌ی مسلمانان جهان موظّف و

مکلف به حفظ و پاسداشت تمامیت ارضی و سرزمینی آن هستند؛ زیرا در نگرش فوق به خطر افتادن این قلمرو به منزله‌ی به خطر افتادن کل جهان اسلام است.

امام خمینی به‌عنوان ایدئولوگ و معمار نظام جمهوری اسلامی ایران، به ظاهر دیدگاه‌های متفاوتی پیرامون قلمرو ملی و تمامیت ارضی ایران دارد. امام در برخی مصاحبه‌ها و پیام‌های خود، چنان به مرزهای ملی و تمامیت ارضی ایران تأکید می‌کند که هیچ نظریه‌پرداز غیردینی، چنین دیدگاه صریحی را تا کنون در این باره اظهار و ابراز نکرده است، به‌زعم ایشان، باید برای حفظ نظام و کیان نظام اسلامی و تمامیت ارضی جمهوری اسلامی اقدام کرد و از مزاحمت حکم دیگر تا رفع خطر از آن باید رفع ید کرد. به بیان ایشان: "مسئله حفظ نظام جمهوری اسلامی در این عصر و با وضعی در دنیا مشاهده می‌شود، از اهم واجبات عقلی و شرعی است که هیچ چیز با آن مزاحمت نمی‌کند و از اموری است که احتمال فعل در آن عقلاً منجر است" (صحیفه نور، ج، ۱۹، ۱۰۶). به نظر می‌رسد در اندیشه‌ی دفاعی امام خمینی، حفظ تمامیت ارضی ایران نیز اهمیت فراوانی داشته است و به‌زعم ایشان اشغال یک وجب از خاک میهن اسلامی تصور کردنی نیست. از این رو، ایشان در بیان انتظار خود از نیروهای مسلح اعلام داشتند: "امروز روزی است که ملت ما باید دست‌در دست سپاه و ارتش نجیب و دلیر گذاشته و به دشمنان بفهمانند که بر فرض محال، اگر وارد شهری شدند تازه با مردمی مسلح و جنگجو مواجه خواهند شد که از وجب‌به‌وجب شهرشان دفاع می‌کنند" (همان، ۲۳۱).

البته، امام خمینی به حفظ تمامیت ارضی ایران و کیان اسلامی، هم نگاه ملی و هم نگرشی فراملی داشته است. ایشان در کنار دیدگاه‌های فوق که بر حفظ قلمرو ملی و تمامیت ارضی ایران و مرزهای ملی قدرت، توجه دارند، در پیامی (سال ۱۳۶۷) به مناسبت سالگرد کشتار حجاج ایرانی و قبول قطعنامه‌ی ۵۹۸، اظهاراتی داشته‌اند که به نظریه‌ی فراملی، نادیده انگاشتن قلمرو ملی حکومت‌ها، عدم توجه به حفظ تمامیت ارضی آنان و مبتنی بر جهانی‌اندیشی و انترناسیونالیسم اسلامی است (امام خمینی، ۱۲ / ۴ / ۱۳۶۷).

تمامیت ارضی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

اصطلاح قانون اساسی که معادل Constitutional Law است، از واژه یونانی Kanon گرفته شده است. می‌توان آن را به مجموعه‌ی قواعد و مقررات حاکم بر اساس حکومت، صلاحیت قوای مملکت و حقوق و آزادی‌های فردی دانست (جهانگیر، ۱۳۸۳، ۴). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مبنی نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران براساس اصول و ضوابط اسلامی است (قانون اساسی، ۱۳۶۸، ۱۳)؛ اما یکی از ویژگی‌های قانون اساسی ایران به‌رغم تسلط و تمرکز فقه سیاسی اسلام در دهه‌ی ۵۰ و ۶۰، به‌صورت گفتمان غالب انقلاب اسلامی که بخش عمده‌ای از اصول قانون اساسی را متأثر ساخته، وجود مؤلفه‌هایی از حکومت ملی مدرن از جمله دولت، ملت، جمهوری، مجلس، تمامیت ارضی و مرزهای جغرافیایی آن است.

آن‌گونه که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول متعدّد خود و وظیفه دائمی و پایدار سه نهاد اصلی نظام سیاسی ایران قلمداد کرده، تصریح می‌کند "هدف اول جمهوری اسلامی، حفظ تمامیت ارضی و مرزی خود و تأمین استقلال سیاسی و حکومت ملی است و عرفی جهانی محسوب می‌شود و هدفی است که هر دولت - ملتی به‌دنبال آن

است " (سریع القلم، ۱۳۷۹، ۵۲). از نگاه قانون اساسی، حفظ استقلال و تمامیت ارضی، نیازمند اتخاذ تدابیر شایسته‌ی مادی و معنوی است. تدابیر معنوی متکی به شعور سیاسی، ژرف‌بینی و دوراندیشی زمامداران است و تدابیر مادی، عبارت از ساخت یک ارتش مجهز، تقویت کامل بنیه‌ی نظامی، آماده‌باش دائمی نیروهای مسلح و فراتر از آن بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی کشور برای حفظ قلمرو ملی از راه مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی است. از این رو، اهمیت حفظ قلمرو ملی کشور تا به آن‌جاست که حقوق دانان، مهم‌ترین وظیفه‌ی قوه‌ی مجریه‌ی کشور را حفاظت از تمامیت ارضی و دفاع از آن، در مقابل حمله‌های خارجی می‌داند (هاشمی، ۱۳۸۴، ۲۲۰).

قانون اساسی ایران استقلال همه‌جانبه‌ی کشور را در ردیف اهداف متعالی نظام جمهوری اسلامی ایران برشمرده و در اصول متعدّد، آن را مورد توجه قرار داده است. به‌استناد این اصول (سوم، نهم، هفتادو هشتم، یکصد، یکصد و چهل‌وسوم، یکصد و پنجاه‌ودوم، یکصد و هفتادوششم) وحدت ملی و تمامیت ارضی، شرط لازم استقلال محسوب می‌شوند. در این خصوص، اصل نهم قانون اساسی اشعار می‌دارد: "در جمهوری اسلامی ایران، آزادی، استقلال، وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه‌ی دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی، حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران، کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند" (قانون اساسی، ۱۳۶۸، ۲۹).

جدول ۱. نهادهای مسئول حفظ تمامیت ارضی از نگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

۱	اصل سوم بند ۱۱	دولت
۲	اصل نهم	ملت
۳	اصل هفتادو هشتم	مجلس شورای اسلامی
۴	اصل یکصد	شوراهای شهر و روستا
۵	اصل یکصد و چهل‌وسوم	نیروهای مسلح
۶	اصل یکصد و پنجاه‌ودوم	سیاست خارجی
۷	اصل یکصد و هفتادوششم	شورای عالی امنیت ملی

منبع: (بهادر زارعی، ۱۳۹۰)

ناگفته پیداست، حفظ تمامیت ارضی ایران و مرزهای بین‌المللی آن، به‌شدت مورد احترام و حمایت عامه‌ی مردم است و تعدّی به آن، به منزله‌ی تجاوز به کشور و اقتدار عمومی است. از طرفی قبول و شناخت آزادی‌های مختلف برای اقوام و قبایل گوناگون در کشور، نباید موجب لطمه به تمامیت ارضی یا محلی برای تجزیه‌طلبی شود، بنابراین حفظ تمامیت ارضی از طرف قانون اساسی وظیفه‌ی دولت و آحاد ملت شناخته شده است. دفاع مردم در جنگ عراق علیه ایران طی هشت سال از قلمرو ملی خویش، نمونه‌ی بارزی از انجام این وظیفه بود که عشق به وطن و تلاش برای حفظ آن با پشتوانه‌ی باورهای مذهبی، موجب جدّیت و همبستگی دوچندان در تحقق این امر بوده است.

نکته‌ی قابل توجه در قانون اساسی ایران، توجه و تأکید خبرگان قانون‌گذاری به حفظ تمامیت ارضی و تغییرناپذیری مرزها، مگر در شرایط استثنایی، آن هم با موافقت جمیع قوا و با تأیید رهبری است. حال آن‌که، رویکرد فقهی غالب دهه‌ی پنجاه (به‌ویژه، سال ۵۸ که سال تدوین قانون اساسی است)، رویکرد امت‌محوری و عقیده‌گرایی، مبتنی بر دارالاسلام است. در این رویکرد، مرز واقعی مسلمانان با دارالکفر را مرز عقیده و نظام اعتقادی اسلام می‌انگاشت و قلمرو کشورها و مرزبندی‌های امروزه در جهان را فاقد اعتبار و مشروعیت می‌دانست. به باور آنان، این نوع مرزبندی‌ها براساس قهر و غلبه‌ی دولتی بر همسایگانش پدید آمده بود و هیچ‌گاه زور و غلبه نمی‌تواند در ایجاد حق مؤثر باشد و به حاکمیت و سلطه‌ی سیاسی و حقوقی یک کشور بر یک سرزمین مشروعیت ببخشد. در کشاکش چنین جو غالبی، اختصاص هفت اصل از قانون اساسی به حفظ تمامیت ارضی و تغییرناپذیری مرزها، نهادهای متعددی اعم از حکومت (اصل نهم)، مجلس (هفتادو هشتم)، شوراهای اسلامی شهر و روستا (یکصد)، نیروهای مسلح (یکصد و چهل و سوم)، سیاست خارجی (یکصد و پنجاه و دوم)، و شورای عالی امنیت ملی (یکصد و هفتاد و ششم) را مسئول مستقیم نگاه‌داشت و حراست از تمامیت ارضی و مرزی کشور می‌داند. این نگرش، نشان از تجربه‌ی تلخ در یک قرن تجزیه‌ی قلمرو ایران از عهدنامه‌ی گلستان (۱۸۱۳ میلادی) تا آخال (۱۸۸۸ میلادی) و پذیرش برخی از مؤلفه‌های حکومت ملی از جمله، قلمرو با مرزهای جغرافیایی و بین‌المللی معین، مقبول حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد در قانون اساسی از سوی نخبگان ملی و برخی حقوق‌دانان است. هرچند فقهای متأخر اسلامی نیز، نظریه‌ی قلمرو محوری برای کشورهای اسلامی، به‌استناد اصل فقهی پذیرش دو فقیه در دو قلمرو متفاوت، همراه با مرزهای مجزا در زمان غیبت (داربکلائی، ۱۳۸۰، ۱۳۰) را پذیرفته‌اند و بر لزوم آن در دنیای امروزین تأکید می‌ورزند.

تغییر و تعیین خطوط مرز

اساساً مرز پدیده‌ای است که در مقابل حرکت انسان، جابه‌جایی کالا و نشر افکار و اندیشه‌ها را مانع یا دست‌کم محدود می‌سازد، از این رو، جغرافی‌دانان سیاسی آن را واقعییتی قائم به ذات در جهان بشری می‌دانند. مرزهای هر کشور به طرف بالا در یک سطح عمودی گسترش می‌یابند تا فضای ملی را تحدید کنند و به طرف پایین پیش می‌روند تا حاکمیت زیرزمینی را تعیین کنند و این یکی از ویژگی‌های جهان نوین و حاکمیت کشورها بر قلمرو خویش است. مرزهای بین‌المللی، به‌عنوان نقطه‌ی تماس میان کشورهای همسایه، در شکل‌دهی مناسبات سیاسی و اقتصادی آنها نقش برجسته‌ای به‌عهده دارند. مرزها به‌طور مکرر، مسبب تنش‌های بین کشورها بوده و به‌شدت کنش متقابل میان مردمانی که در مناطق مجاور هم به سر می‌برند را تحت تأثیر قرار داده‌اند (درايسدل و بلیک، ۱۳۶۹، ۱۰۱).

مجتهدزاده کامل‌ترین تعریف و تحلیل را از مرز ارائه کرده است، او می‌نویسد: "انسان برای مشخص ساختن پیرامون خود، آن‌گونه که با گستره‌ی فعالیت همسایه تداخل پیدا نکند، ناچار به تعیین خطوط قراردادی در بخش پایانی و پیرامونی محیط زیست خود است. گونه‌ی گسترش‌یافته‌ی این مفهوم، خط پیرامونی است که بخش پایانی گستره‌ی فعالیت یک ملت را مشخص می‌سازد و جنبه‌ای سیاسی پیدا می‌کند که «مرز» خوانده می‌شود" (مجتهدزاده، ۱۳۸۶،

مرزهای بین کشورها، آن گونه که جونز می گوید، در راه تکامل خود، دست کم باید سه مرحله را طی کنند تا به نقطه‌ی اُتکا و قابل اعتماد میان دو کشور برسند، هر چند همه‌ی مرزها، الزاماً همه‌ی مراحل را طی نمی‌کنند. یک مرز تکامل یافته، مرزی است که با دو کشور ذیربط به رسمیت شناخته شده و علامت گذاری شده باشد و به طور کارآمدی اداره و نگه‌داری شود (Jones, 1945, 5).

مرزهای ایران همراه با تحولات بین‌المللی در دو قرن نوزدهم و بیستم و با کاهش قدرت سلسله‌ی قاجار روندی انقباضی داشته است؛ بخش‌های وسیعی از کشور در شمال و شرق ایران جدا شده و به تصرف امپراطوری‌های مجاور، روسیه و انگلیس درآمده است. این روند انقباضی به وسیله‌ی عهدنامه‌های معروف گلستان (۱۸۱۳)، ترکمنچای (۱۸۲۸)، آخال (۱۸۸۸) پاریس (۱۸۵۷)، ارزروم (۱۸۴۶) و نیز پروتکل‌ها و صورت‌جلسات مربوطه نمود یافته است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱، ۳۶۸).

با توجه به تجربه‌ی تلخ ایرانیان در قرن گذشته و منازعات و ادعاهای ارضی و مرزی همسایگان در طول حکومت پهلوی، دوره‌ی جمهوری اسلامی، حفظ حدود و مرزها، مقدس‌ترین تکلیف برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی به‌شمار می‌رود. البته ممکن است برخی تغییرات مرزی، بدون آن که به تمامیت ارضی کشور لطمه‌ای وارد سازد، ضرورت داشته باشد. قانون اساسی ایران با قبول این واقعیت، در اصل هفتادو هشتم، تغییرات مرزی را با قیود و شرایط سختی بدین شرح پذیرفته است: "هرگونه تغییر در خطوط مرزی ممنوع است، مگر اصلاحات جزئی با رعایت مصالح کشور، به شرط این که یک طرفه نباشد و به استقلال و تمامیت ارضی کشور لطمه نزند و به تصویب چهار پنجم نمایندگان مجلس شورای اسلامی برسد" (قانون اساسی، ۱۳۶۸، ۵۳).

از بُعد حقوق بین‌الملل، مرزهای شناخته شده‌ی بین‌المللی، ملاک حدود و وسعت تمامیت ارضی کشورهاست. یکی از مراتب حُسن همجواری کشورها، احترام کامل به حدود مرزی یکدیگر است؛ هرچند، غیرقابل تغییر بودن مرزها به‌عنوان یک مبنای مستحکم، مورد توجه شورای مقننین بوده است، اما ممکن است بر فراز مرزبندی‌ها و به دلایل جغرافیایی (طبیعی، انسانی)، سیاسی و نظامی مشکلاتی را برای ایران و کشور همجوار خود به وجود آورده باشد که اصلاح و تغییر جزئی آن، مشکل فیمابین را حل کند. (هاشمی، ۱۳۸۴، ۱۸۴). بنابراین قانون اساسی با منتهای احتیاط و تأکید فراوان بر استقلال و تمامیت ارضی کشور، موضوع ضرورت تغییرات جزئی را از نظر دور نداشته مشروط بر این که از جمع ۲۹۰ نماینده‌ی مجلس، ۲۳۲ نفر آن مؤافق با چنین تغییری باشند. این بالاترین حد نصابی است که قانون اساسی برای تصمیم‌گیری‌های مهم مجلس مقرر داشته است و حکایت از اهمیت تمامیت ارضی که جزء لاینفک استقلال سیاسی کشور است را دارد.

شرایط اصلاح و تغییر ارضی و مرزی در ایران

اصل هفتادو هشتم قانون اساسی و صورت مشروح مذاکره‌های مجلس، پیرامون شرایط اصلاح و تغییر مرزها حکایت از اصلاحات جزئی در خطوط مرزهای ملی دارد.

بنابراین، به‌استناد اصل مذکور، منظور آن است که کشور پس از موافقت مجلس بدون تغییر اساسی در مرزها، تنها

در محدوده‌ی آن نقاطی که ترسیم مرز برای ایران و دولت همسایه از بُعد جغرافیایی، سیاسی یا نظامی نامناسب است، اصلاحات جزئی به عمل آید. "کمیته‌ی اصلاح مرزی ایران موظف است، تپه‌ای در مقابل تپه‌ی دیگری مبادله کند و به تشخیص دو کشور منفعت دوجانبه داشته باشد" (مشروح مذاکرات مجلس، ۱۰۷۴). به همین دلیل است که قانون اساسی، اصل مورد نظر این تغییرات را به شرط آن که یک‌طرفه نباشد و ضایعه‌ای بر استقلال و تمامیت ارضی کشور وارد نسازد، پذیرفته است. تغییر خطوط مرزی کشور، از جهت کمی و کیفی باید متعادل باشد، به این معنی که هم از نظر مساحت، موقعیت و اهمیت، مبادله‌ی عادلانه صورت گیرد و هم این که قسمت‌های مبادله‌شده یکی بر دیگری امتیازی نداشته باشد. به‌رحال، این‌گونه تغییرات باید با رعایت دقایق فنی و بررسی‌های کارشناسانه صورت گیرد (هاشمی، ۱۳۸۴، ۱۸۵). بهترین نمونه از مورد مذکور در زمان جمهوری اسلامی، اصلاح خط مرزی جمهوری اسلامی ایران با کشور پاکستان است که به تصویب مجلس شورای اسلامی (مجلس پنجم) و به تأیید شورای نگهبان رسید و به اجرا درآمد. برای حفظ حقوق و حدود قلمرو جمهوری اسلامی ایران، نهادهای متعددی مسئول و ناظر بر تغییرات جزئی خطوط مرزهای ملی هستند. در این میان، نیروهای مسلح، شورای عالی امنیت ملی و سیاست خارجی یکی از وظایف و مسئولیت‌های اولیه و اساسی آنان تلقی می‌شود.

در تمام نظام‌های سیاسی، دستگاه دیپلماسی هر کشوری مسئول حفظ استقلال و تمامیت ارضی آن کشور شمرده می‌شود. این هدف معمولاً نگهبانی از مرزها و صیانت از مستملکات کشور و نیز حضانت از اتباع را دربرمی‌گیرد. اصل ۱۵۲ قانون اساسی دستگاه دیپلماسی کشور را مسئول حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور کرده است. اصل حفظ تمامیت ارضی و مرزی کشور، مکرراً و به عناوین مختلف تأکید خاص کرده و مفهوم استقلال کشور را در معنای بسیط و ابعاد گوناگون آن به کار برده است تا راه را برای هر نوع غفلت و یا بی‌توجهی و یا سوءتعبیر ببندد (محمدی، ۱۳۷۸، ۳۰).

یکی از وظایف اصلی شورای عالی امنیت ملی پس از پایان جنگ عراق علیه ایران، پاسداری از تمامیت ارضی کشور بوده است. شورای عالی، دستگاه دیپلماسی و فرماندهان ارشد نیروهای مسلح را نماینده‌ی جمهوری اسلامی ایران، در نشست‌های حل اختلافات مرزی با عراق در ژنو انتخاب کرد و طی هفت نشست که به میزبانی سازمان ملل برگزار شد، این دو گروه، مسئولیت مستقیم حل مسائل ارضی و حفظ تمامیت آن و مرزهای ایران را برعهده داشتند. اصلی که قانون اساسی نیز به روشنی در اصول (۱۴۳، ۱۵۲، ۱۷۶) تصریح کرده و نهادهای یاد شده را مسئول حفظ تمامیت ارضی و مرزی کشور می‌داند. این دو نهاد نیز، تا کنون تا حدود زیادی موفق عمل کرده‌اند. تجربه‌ی تاریخی جنگ‌های ایران با همسایگان و عهدنامه‌های پس از آن، نشان از جداسازی بخشی از سرزمین ما و پیوستن به یکی از قدرت‌های پیرامونی است. تنها جنگی که تمامیت ارضی و مرزی ایران در پناه جان‌فشانی ملت دلیر ایران حفظ شد، با وجودی که جهان عرب و حمایت‌های غرب با عراق همراه و هم‌گام بود، جنگ هشت‌ساله‌ی اخیر بوده است.

نتیجه‌گیری

قلمرو، بخشی از جلوه‌گاه، تعینات و تجسمات جغرافیایی هر کشور است. برای شکل‌گیری هویت واحد ملی، تعیین

محدوده و قلمرو یک سرزمین مشخص، ضرورت تام دارد. حاکمیت سرزمینی را می‌توان، همچون حقی پایدار که به موجب آن یک کشور حدود فرامین و رسالت خویش را اعمال می‌کند و می‌تواند کشورهای دیگر را از دخالت در امور خود باز دارد، تلقی کرد. عنصر سرزمین که با اقتصاد و سیاست پیوند نزدیک دارد، واحد بقا را برای فرد مشخص می‌سازد و تنها با وجود آن، دست یافتن به اهداف و رفع نیازهایش متصور است.

امروزه، اصل استقلال و تمامیت ارضی، به‌عنوان یک اصل جهانی، مورد توجه تمام نهادهای حقوقی و بین‌المللی است، در میثاق ملل (ماده ۱۰) و منشور ملل متحد نیز، به‌عنوان یکی از اصول مهم قلمداد شده و تمام اعضا را از مداخله یا تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت سرزمینی دولت‌ها بازمی‌دارد (بند ۴ و ۷ از ماده ۲).

در نظریه‌های قدیم نظام سیاسی اسلام، مسئله‌ی سرزمین و قلمرو ملی حکومت‌ها با توجه به اصل جهانی، بشری و ابدی‌اندیشی پیام‌های اسلام به حوزه‌ی اندیشه‌ناپذیر یا دست‌کم اندیشیده نشده رانده شده بود، اما در نظریه‌های جدید از سوی فقها و اندیشمندان اسلامی، این اصل تا حدود زیادی از باب تقیه و ضرورت پذیرفته شده است.

با وجود نگرش فقه سیاسی اسلام به‌صورت گفتمان سیاسی مسلط انقلاب اسلامی در دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ که بسیاری از مؤلفه‌های آن در چارچوب اصولی از قانون اساسی نمود یافته است، وجود هفت اصل از قانون اساسی پیرامون حفظ تمامیت ارضی و مرزی که در مقابل نگرش دارالاسلام و مرزهای عقیدتی اسلام قرار دارد و کوچک‌ترین تغییر و جابه‌جایی آن برابر با نقض استقلال سیاسی کشور دانسته است، نشان از اهمیت قلمرو ملی و حفظ حدود و مرزهای کشور در دوره‌ی جمهوری اسلامی است. از سوی دیگر، مبین واقعیتی است که مقننین و خبرگان قانون اساسی بخشی از هنجارهای حکومت ملت‌پایه را که در شرایط کنونی بین‌المللی پرهیزناپذیر است و با ارزش‌های اسلامی تضاد اصولی نداشته آن را به رسمیت شناخته و به‌عنوان اصولی از ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی پذیرفته‌اند. هر چند بافت ذهنی نخبگان تصمیم‌ساز قانون اساسی ایران از تجربه‌ی تاریخی قراردادهای ننگین ارضی و مرزی ایران در دوره‌ی قاجار نیز، در اهمیت حفظ قلمرو ملی و تغییرناپذیری مرزها مگر به‌صورت جزئی و استثنایی، بی‌تأثیر نبوده است. تأمین امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران و حفظ تمامیت ارضی آن در تمامی مقاطع، پس از انقلاب اسلامی از منابع مهم تصمیم‌گیری و جهت‌گیری‌های آن در کشور بوده و خواهد بود.

منابع

- Bazargan, M., 1985, **The Evaluation of Values**, Freedom Message Publication.
- Bozorgmehri, M., 2005, **History of International Relations**, Samt Publication, Tehran.
- Constitution of Islamic Republic of Iran, 2007, Doran Publication.
- Darolbolaei, E., 2001, **Political Philosophy of Islam**, Boustaneketab Publication.
- Dehghani Firouzabadi, S.J., 2009, **Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran**, Samt Publication, Tehran.
- Drysdale, A. & Blake, G. H., 1990, **The Middle East and North Africa: A Political Geography**, Translated by Mirheydar, Political and International Studies Publication.
- Ebrahimi, 2000, **Islam and International Law**, Samt Publication, Tehran.

- Ehteshami, A., 1999, **Iran's Foreign Policy in During the Period of Construction**, Center of Revolution Documents.
- Feyrahi, D., 2005, **Political System and State in Islam**, Samt Publication, Tehran.
- Ghazi, A., 2003, **Basic Law and Political Institutions**, Tehran University Publication.
- Ghazi, A., 2003, **Basic Law**, Mizan Publication, Tehran.
- Hafeznia, M.R., 2002, **Political Geography of Iran**, Samt Publication, Tehran.
- Haghighat, S.S., 1997, **Transnational Responsibility of Iran's Foign Policy**, Strategicstudes Publication.
- Hashemi, S.M., 2010, **Basic Law of the Islamic Republic of Iran**, Mizan Publication, Tehran.
- Islamic Parliament, 1999, **Detailed Negotiations**, Library of Islamic Parliament.
- Izadi, B., 1998, **Introduction to Foreign Policy of Islamic Republic of Iran**, Islamic Seminary of Qum.
- Karimipour, Y., 2001, **A Introduction on Iran's Relations with its Neighboring Countries**, Jihad Daneshgahi Publication.
- Latifiyan, S., 1997, **Strategy and Methods of Strategic Planning**, Political and International Studies Publication.
- Mirheydar, D., 2001, **Principles of Political Geography**, Samt Publication.
- Mirheydar, D., 2005, **A Study of the Concept of Territoriality from the Political Geography Point of View**, Geopolitics Quarterly, Vol. 1, No. 1.
- Mohammadi, M., 1999, **Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran**, Dadgoostar Publication.
- Mojtahedzadeh, P., 2000, **Ideas of Geopolitics and Iranian Realities**, Nei Publication.
- Mojtahedzadeh, P., 2002, **Political Geography & Geopolitics**, Samt Publication.
- Moshirzadeh, H., 2000, **Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran**, Political and International Studies Publication.
- Mousazadeh, R., 2002, **Public International Law**, Dadgostar Publication.
- Muir, R., 2000, **Political Geography a New Introduction**, Translated by Dorreh Mirheydar.
- Najafi and Mohseni, 1999, **Public International Law**, Nei Publication, Tehran.
- Sariolghalam, M., 2000, **Foreign Policy of Iran**, Strategic Studies Publication.
- Sedghi, A., 2007, **Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran**, Center of Revolution Documents.
- Seifzadeh, H., 2002, **Environmental Components and Conceptual Frameworkes of Strategic Planning in Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran**.
- Tuathail, G., Dalby, S., Routledge, P., 2001, **Geopolitics Reader**, Translated by Hafeznia and Nasiri, Political and International Study.
- Ziyaei, A., Beighdeli, M.R., 2004, **Public International Law**, Mizan Publication, Tehran.